

شمول اعتبار امر مختومه نسبت به وجه رایج

رضا شکوهی زاده^۱، بهمن سام^۲

چکیده

یکی از موضوعاتی که در سال‌های اخیر به معضل رویه قضایی در احقاق حق و فصل خصومت تبدیل شده، اجرای احکامی با محکوم به وجه نقد است. اطلاع دادرسی و ناکارآمدی ابزارهای اجرایی در امور مدنی در کنار افزایش لجام گسیخته نرخ تورم و کاهش ارزش پول ملی، باعث شده است تا قدرت خرید مبلغ محکوم به از زمان تقویم موضوع دعوی به پول یا صدور حکم قطعی، هیچ‌گاه برابر با قدرت خرید آن مبلغ در زمان اجرای حکم و وصول محکوم به نباشد. هرگونه تجدیدنظر در مبلغ محکوم به نیز با موانع قانونی و قضایی هم‌چون اعتبار امر مختومه یا فراغ دادرس مواجه می‌شود، اما بی‌توجهی به واقعیت‌های موجود، موجب شده است دادگستری کارکرد خود را در احقاق حق و فصل خصومت نداشته باشد. از جمله تفاسیری که رویه قضایی برای حل این مشکل ارائه نموده است، می‌توان به قائل شدن به عدم شمول عنوان محکوم به و در نتیجه عدم شمول اعتبار امر مختوم نسبت به مبلغ محکوم به اشاره نمود. افزون بر این، در برخی از آراء اعتبار موقت نظریه‌های کارشناسی با موضوع ارزیابی اموال یا خسارت به رسمیت شناخته شده است. از سوی دیگر، برخی دادگاه‌ها اختیار تعیین مبلغ محکوم به را به قضات اجرای احکام تفویض می‌نمایند تا از این طریق، فاصله زمانی میان تعیین مبلغ محکوم به تا زمان پرداخت آن، به حداقل کاهش یابد.

واژگان کلیدی: اعتبار امر مختومه، وجه رایج، فراغ دادرس، اجرای حکم، تورم

۱. استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)
rshokoohizadeh@ut.ac.ir

۲. قاضی دادگستری
sambahman0@gmail.com

درآمد

یکی از موضوعات مبتلابه رویه قضایی، شمول یا عدم شمول امر محکوم‌بها نسبت به وجه رایج است. مسأله‌ای که رویه قضایی با آن مواجه است، شناور و نسبی بودن ارزش واقعی وجه رایج است. در اغلب مواقع با توجه به نرخ بالای تورم در اقتصاد کشور، قدرت خرید و ارزش واقعی مبلغی که در حکم دادگاه برای برآورد قیمت روز اعیان یا جبران خسارت خوانده تعیین می‌شود، تا زمان وصول محکوم‌به در مرحله اجرای حکم، دچار تغییر فاحش شده و از این بابت محکوم‌له دچار ضرر شدید می‌گردد. از یک سو، قاضی اجرای احکام باید صرفاً بر پایه محکوم‌به، آن را وصول نماید و از سوی دیگر، محاکم نیز با این استدلال که منجز بودن منطوق دادنامه این را می‌طلبد که حکم ثابت و معینی صادر گردد، درخواست محکوم‌له را برای جرح و تعدیل این مبلغ، نادیده می‌گیرند. علاوه بر این، قضات دادگاه‌ها، قاعده فراغ دادرس را از دلایل عمده بی‌توجهی به درخواست محکوم‌له در این خصوص می‌دانند.

در مقابل برای جبران ضرر محکوم‌له می‌توان به عدم شمول عنوان منطوق نسبت به مبلغ محکوم‌به استناد نمود. علاوه بر این، با تبیین نظریه عمومی اعتبار شش ماهه نظریه‌های کارشناسی ناظر بر تقویم املاک تملیکی توسط دولت (ماده ۱۹ قانون کانون کارشناسان رسمی دادگستری مصوب ۱۳۸۱/۰۱/۱۸) و تسری آن به موارد مشابه در ایفای دین، می‌توان نظریه واحدی را در این خصوص تدارک دید که صدور حکم به قیمت روز را بدون تعیین مبلغ قطعی، مجاز دانسته است. از سوی دیگر، تعدیل قضایی مبلغ محکوم‌به در حقوق ایران و سایر کشورها در مواردی پذیرفته شده است. چنانچه استخراج قاعده عمومی در این رابطه ممکن باشد، می‌توان راه‌حلی در خصوص موضوع ارائه نمود. در نهایت، باید به این نکته توجه داشت که جهت‌گیری تحولات قضایی ایران به سویی است که اختیارات ماهوی بیشتری به قضات اجرای احکام واگذار گردد. اعطای اختیار ارزیابی مجدد مبلغ محکوم‌به به اجرای احکام نیز یکی از احتمالاتی است که در این مقاله به آن پرداخته شده است.

۱. دلایل شمول اعتبار امر مختومه نسبت به وجه رایج

شمول اعتبار امر مختومه نسبت به وجه رایج، مبتنی بر دلایل متعددی است. در برخی از آراء، تغییرناپذیر بودن مبلغ محکوم‌به، مبتنی بر لزوم فصل خصومت به موجب رأی دادگاه اعلام شده است و در برخی قاعده فراغ دادرسی. از سوی دیگر، فرض قانونی انطباق حکم دادگاه با واقع، مانع از آن است که اشخاص ذی‌نفع قادر باشند عدم انطباق مبلغ محکوم‌به را با قیمت روز واقعی اثبات نمایند. در برخی از پرونده‌های قضایی، محکوم‌له آرای دایر بر پرداخت قیمت روز، سعی نموده است با توسل به قواعد عمومی مسئولیت مدنی، از جمله تسبیب، خسارات ناشی از کاهش ارزش پول موضوع رأی را مطالبه نماید. این خواسته نیز به لحاظ نظری با موانع متعددی روبرو می‌گردد؛ از جمله عدم تحقق ارکان مسئولیت مدنی و پیش‌بینی ناپذیری خسارات ناشی از کاهش ارزش پول. در نهایت نیز مطالبه تعدیل مبلغ محکوم‌به، با مانع غیرقابل اثبات بودن کاهش ارزش پول و ارتباط اعتبار وجه رایج با نظام اقتصاد ملی مواجه می‌گردد.

۱-۱. لزوم فصل خصومت به وسیله رأی دادگاه

یکی از اهداف مهم تأسیس دادگستری، حل و فصل اختلافات و فصل خصومت است. بازگذاشتن راه برای تجدیدنظر و تعدیل مبلغ محکوم‌به، باعث می‌شود رأی دادگاه هیچ‌گاه قطعیت نیابد و اختلاف متداعیین هیچ‌گاه به صورت قطعی حل و فصل نگردد؛ بنابراین برای جلوگیری از تکرار دعاوی لازم است تا مبلغ محکوم‌به یک بار برای همیشه تعیین گردد. یکی از اصول دادرسی، فصل خصومت و پایان دادن به نزاع است برای پایان دادن به نزاع و دعوی فیمابین اصحاب لازم است حکم صادره به گونه‌ای باشد که رافع خصومت به طور کامل و مبین حق باشد؛ چون در تعریف دعوا آمده حقی است که تضییع شده (متین دفتری، ۱۳۸۱/۱: ۲۰۹) و لازمه جبران حق، اعاده حق به نحو تام و کامل است و این معنا جز با تمسک به قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده به دست نخواهد آمد، چون در اثر عدم شمول قاعده هر آینه ممکن است دعاوی طرفین ادامه یافته و پایانی بر آن نباشد. در این راستا اداره حقوقی قوه قضاییه در نظریه مشورتی شماره ۱۷۶۹/۱۴۰۰/۷ مورخ ۱۴۰۱/۰۳/۲۹ نیز طرح

دعوی مابه‌التفاوت ثمن موضوع حکم با قیمت روز را نپذیرفته است.^۱

۲-۱. قاعده فراغ دادرس

زمانی که دادرس مسؤول رسیدگی به یک دعوا می‌شود، باید تکلیف آن دعوا را روشن کند. درواقع با اقامه دعوا، او موظف است که در آن مورد اقدام به صدور یک رأی کند، اما همین که دادرس تصمیم گرفت، دیگر حق تغییر نظر خود را ندارد؛ حتی اگر مطمئن شود اشتباه کرده است یا طرف‌های دعوی راضی باشند دادرس رأی دیگری صادر کند. در علم حقوق از این حکم به‌عنوان قاعده فراغ دادرس یاد می‌شود. این قاعده در ماده ۱۵۵ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ ذکر شده بود: «دادگاه پس از امضای رأی حق تغییر آن را ندارد». در قانون مصوب ۱۳۷۹ مقرر شده مشابهی نیامده؛ اما این حکم هم‌چنان از موادی از قانون اخیر آیین دادرسی مدنی قابل برداشت است؛ از جمله ماده ۸ این قانون (شمس، ۱۳۸۱/۲: ۲۲۷).

بازنگری در احکام دادگاه نمی‌تواند بهانه‌ای برای مداخله دادرس در رأیی شود که قبلاً صادر نموده است. قانون‌گذار برای حصول اطمینان نسبت به اتقان آرای قضایی، راهکارهای مختلفی اندیشیده است که برخی مستلزم تجویز و بازنگری دادرس در رأیی است که قبلاً صادر نموده، هم‌چون واخواهی، اعتراض ثالث و صدور رأی اصلاحی. اما این موارد جنبه استثنایی دارد و صرفاً در موضع نص قابل اجرا است. از این رهگذر دادرس در هنگام صدور رأی باید قیمت روز مبیع را مشخص و در دادنامه ذکر کند؛ چون با فارغ شدن از دادرسی، تعیین مجدد مبلغ با

۱. نظریه مشورتی شماره ۱۴۰۰/۱۲۷/۱۰۴۳ ح مورخ ۱۴۰۰/۹/۱۳ اداره کل حقوقی قوه قضاییه مقرر نموده است: اولاً، برابر ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ رأی وحدت رویه نسبت به رأی قطعی بی‌اثر است؛ بنابراین اصل بر اجرای حکم قطعی یا قطعیت یافته است و استثنای قسمت اخیر ماده یادشده با توجه به سیاق عبارات به کار رفته در آن و قید عبارت «مطابق مقررات قانون مجازات اسلامی عمل می‌شود»، ناظر بر احکام کیفری بوده و از فرض سؤال که واجد جنبه حقوقی است، منصرف است. ثانیاً، در فرض سؤال که قبلاً خریدار، دعوی مطالبه خسارت مستحق‌للمغیر بودن مبیع را علیه فروشنده اقامه کرده و پرونده به استناد رأی وحدت رویه شماره ۷۳۳ مورخ ۱۳۹۳/۷/۱۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور منجر به صدور حکم قطعی محکومیت فروشنده به پرداخت غرامت بر مبنای خسارت تأخیر تأدیه ثمن معامله شده است، موضوع واجد اعتبار امر مختومه بوده و طرح دعوی مجدد نسبت به همان موضوع دائر بر مطالبه مابه‌التفاوت میزان افزایش قیمت (تورم) اموالی که از نظر نوع و اوصاف مشابه همان مبیع هستند، به استناد رأی وحدت رویه شماره ۸۱۱ مورخ ۱۴۰۰/۴/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور و نیز قواعد مسؤولیت مدنی فاقد وجاهت قانونی است.

قاعده فراغ دادرس در تنافی است.

در مقابل مرکز تحقیقات فقهی حقوقی قوه قضائیه به موجب نظریه شماره ۴۸۰/۲۶۷۳/۹۰۰ مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۲۳ در پاسخ به این پرسش‌ها که در پرونده‌هایی که حکم به پرداخت قیمت روز صادر می‌شود آیا می‌توان بدون ارجاع امر به کارشناس حکم به پرداخت قیمت روز صادر نمود و ارزیابی قیمت روز عین را به اجرای احکام مدنی محول نمود؟ و آیا این موضوع با قاعده فراغ دادرس و اعتبار امر قضاوت‌شده منافات ندارد؟ آورده است: «به نظر می‌رسد ارجاع تعیین قیمت روز به قاضی اجرای احکام منافاتی با قاعده فراغ دادرس ندارد؛ توضیح آن که مطابق ماده ۳۱۲ قانون مدنی هرگاه مال مغضوب مثلی بوده و مثل آن پیدا نشود غاصب باید قیمت حین‌الادا را بدهد و اگر مثل موجود بوده و از مالیت افتاده باشد باید آخرین قیمت آن را بدهد. مستفاد از ماده فوق و مانند آن، این است که معیار در پرداخت دین یوم‌الادا می‌باشد و به دیگر سخن مستفاد از قانون آن است که معیار در تعیین میزان جبران خسارت یوم‌الادا است. بر این اساس تعیین قیمت در روز ادا باید بر عهده قاضی اجرای احکام باشد. به تعبیر دیگر، قاضی صادرکننده رأی در پرونده‌هایی که حکم به پرداخت قیمت روز صادر می‌شود، می‌تواند حکم به لزوم تأدیه دین بر میزان یوم‌الادا را صادر نماید، اما تعیین مصداق آن با توجه به این که معمولاً بین زمان صدور رأی و زمان اجرای آن فاصله وجود دارد، بر عهده قاضی اجرای احکام خواهد بود و وی موظف خواهد بود براساس شاخص بانک مرکزی نرخ روز را تعیین نماید و این نکته منافاتی با قاعده فراغ دادرس نخواهد داشت؛ زیرا رأی صادره مبنی بر لزوم پرداخت مدیون بر معیار یوم‌الادا است و این رأی مبرم بوده و نقض نمی‌شود و قاضی اجرای احکام موظف به تعیین مصداق نرخ در یوم‌الادا خواهد بود. به دیگر سخن اعتبار امر مختوم و قاعده فراغ دادرس، اصولاً با تجدیدنظر در حکمی که امضا شده مخالف است، ولی گاه اتفاق می‌افتد که در اثر کثرت کار یا پیچیده بودن دعوا معنای رأی از نظر ادبی یا حقوقی روشن نمی‌شود و حکم آن چنان که باید زمان‌دار و صریح تنظیم نمی‌گردد. در این گونه موارد برای امکان اجرای حکم و به هدر نرفتن زحمات اصحاب دعوا، منطق چنین حکم می‌کند که به دادگاه حق داده شود تا منظور خود را بیان و قلمرو و حدود حکم را تعیین کند».

۳-۱. فرض قانونی انطباق مفاد حکم قطعی با واقع

دلیل دیگر برای شمول قاعده اعتبار امر قضاوت شده نسبت به مبلغ محکوم به، فرض قانونی انطباق مفاد حکم قطعی با واقع است. با صدور حکم قطعی یا قطعیت حکم غیرقطعی، فرض می گردد مبلغ اعلامی در حکم دادگاه، منطبق با قیمت روز است. بنابراین، محکوم له تحت هیچ عنوان نمی تواند اختلاف مبلغ محکوم به را با قیمت واقعی مال موضوع حکم در زمان اجرای حکم اثبات نماید. در واقع، این در ذات فرض قانونی است که برخلاف امارات، خلاف آن قابل اثبات نمی باشد.

این استدلال به طور مطلق و بی قید و شرط قابل پذیرش نیست. فرض قانونی در همه مصادیق آن، ذاتاً مغایر با واقع وضع و جعل می شود، بنابراین باید در موضع اجرا تفسیر مضیق گردد (Gény, 1921/3: 378). ماهیت استثنایی و خلاف اصل فرض قانونی باعث می شود که صرفاً نسبت به موضوع اصلی آن اعمال گردد. موضوع اصلی صنف آرای ناظر بر الزام به پرداخت وجه نقد، محکومیت خواننده نسبت به اصل خواسته است که ممکن است پرداخت قیمت روز باشد یا جبران خسارات وارد بر محکوم له، اما مبلغ موضوع حکم بنابر تفسیری که در بالا ارائه گردید، خارج از منطوق رأی بوده و مشمول این فرض قانونی نمی گردد.

۴-۱. عدم تحقق ارکان مسؤولیت مدنی

اگر از دیدگاه مسؤولیت مدنی به موضوع توجه کنیم و محکوم له را مجاز بدانیم بر اساس تسبیب، خواهان جبران خسارات ناشی از کاهش ارزش پول، در فاصله صدور حکم تا اجرای آن گردد، ارکان مسؤولیت یعنی ضرر، تقصیر و رابطه سببیت میان این دو، باید توسط محکوم له اثبات گردد. در این جا به بررسی

۱. البته برخی از حقوق دانان فرانسوی اعتقاد دارند که تفسیر فرض قانونی خصوصیتی ندارد و الزاماً قواعد تفسیر مضیق بر آن حاکم نیست؛ زیرا آنچه باید تفسیر گردد خود فرض نیست، بلکه حکم قانونی است که بر اساس فرض وضع شده است. بنابراین تفسیر این حکم بر اساس فایده اجتماعی آن صورت می گیرد (Schmidt-Szalewski, op. cit.: 287). بر اساس این استدلال دیوان کشور فرانسه، پنجم دسامبر ۱۹۰۷)، برای حمایت از وراثت در مقابل اقدامات دیگر ورثه، اقدام به تفسیر موسع فرض قانونی اثر قهقرایی تقسیم ترکه نموده است. به موجب این رأی، نه تنها فرض می شود ورثه از زمان فوت مورث، مالک قدرالسهم خود بوده اند، بلکه نسبت به اموالی که پیش از تقسیم، از محل فروش ترکه خریداری شده است، دارای قائم مقامی عینی خواهند بود. به این معنی که اموال خریداری شده از محل فروش قدرالسهم هریک از ورثه، جانشین قدرالسهم آنان خواهد شد (Savaux, 1998: 7).

ایراداتی می‌پردازیم که نسبت به تحقق ارکان مسؤولیت مدنی در بحث مورد نظر، وارد می‌گردد.

۱-۴-۱. نبود رابطه سببیت میان تقصیر محکوم‌علیه و زیان محکوم‌له

در موضوع مورد نظر در این مقاله، باید دید که آیا محکوم‌علیه مسؤول جبران خسارت وارد بر محکوم‌له در اثر تأخیر در اجرای حکم می‌باشد یا خیر. باید دید که آیا مسؤولیت کاهش ارزش پول در اثنای ابلاغ اجرائیه به محکوم‌علیه و مهلت یک ماهه برای معرفی اموال بر عهده محکوم‌علیه می‌باشد. آیا محکوم‌علیه در اثر اعسار و ناتوانی از تأدیه محکوم‌به، مسؤولیت مضاعفی مبنی بر جبران خسارات ناشی از کاهش ارزش پول می‌یابد؟ به نظر می‌رسد که اعطای مهلت‌های قانونی به محکوم‌علیه، رافع مسؤولیت‌های قهری نامبرده در رابطه با خسارات وارد بر محکوم‌له در اثر جریان یافتن این مواعد باشد. از سوی دیگر، ناتوانی محکوم‌علیه در ایفای دین، چنان‌چه با صدور حکم اعسار یا تقسیط به اثبات رسد، رافع مسؤولیت نامبرده نسبت به خساراتی باشد که در اثر تأخیر در اجرای حکم به محکوم‌له وارد می‌گردد، اما در فرضی که به‌رغم انقضای مواعد قانونی اجرای احکام و رد ادعای اعسار محکوم‌علیه نسبت به ادای محکوم‌به، دستور جلب نامبرده، در اجرای ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی صادر می‌گردد، از آنجا که فرض مطروحه مطابق با مفاد حدیث نبوی «مطل الغنی ظلم»^۱ می‌باشد، تقصیر محکوم‌علیه محرز بوده و در نتیجه محکومیت محکوم‌علیه نسبت به جبران خسارات ناشی از کاهش ارزش پول از زمان انقضای مواعد اجرای حکم، مطابق قواعد عمومی مسؤولیت مدنی با مانعی مواجه نمی‌باشد. در واقع در این فرض، تقصیر محکوم‌علیه در عدم ایفای دین و رابطه سببیت میان این تقصیر و ورود خسارات به محکوم‌له محرز است. البته در این خصوص هم‌چنان این پرسش قابل طرح است که آیا ضمان محکوم‌علیه ناظر بر پرداخت خسارات تأخیر تأدیه مبلغ موضوع حکم مطابق ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی می‌باشد یا پرداخت مابه‌التفاوت

۱. این حدیث بیشتر در منابع اهل سنت نقل شده است، اما فقهای شیعه نیز به آن استناد نموده‌اند. اغلب در منابع اهل سنت به این حدیث منقول از جوینی در کتاب نه‌ایه‌المطلب اشاره می‌شود: مسائل مستحدثه قضا، تقریرات درس خارج فقه استاد عابدی، جلسه ۴۱:

مبلغ محکوم به با قیمت واقعی مال موضوع حکم در زمان اجرای حکم. البته استدلال بالا در صورتی قابل پذیرش است که ضمان و مسؤولیت بایع را در فرض مستحق للغیر در آمدن مبیع، مبتنی بر مسؤولیت خارج از قرارداد بدانیم. اما ضمان ناظر بر عقود فاسد، مشمول قواعدی خاص و متفاوت با قواعد مسؤولیت قهری است. امکان مطالبه خسارت ناشی از فساد عقد توسط مشتری، مشمول قاعده فقهی «ما یضمن بصحیحه، یضمن بفاسده»، موضوع ماده ۳۹۱ قانون مدنی می باشد. همان گونه که شیخ اعظم اعتقاد دارند، حدیث نبوی مشهور «علی الید ما اخذت حتی تؤدی» دلالت بر ضمان طرفین عقد فاسد دارد (انصاری، ۱/۱۳۷۹: ۲۸۱). بنابراین در بیع باطل، همان گونه که مشتری ملزم است مبیع را عیناً و بدون کم و زیاد به بایع رد کند، بایع هم ملزم است ثمن را بدون کم و کاست به مشتری مسترد نماید. حال با وصف کاهش قدرت خرید مبلغ اسمی ثمن، استرداد معادل آن، نمی تواند ضمان بایع را ساقط نماید. به تعبیر فقهی، اشتغال ذمه یقینی، فراغ ذمه یقینی می طلبد. به اعتقاد بعض از فقها عبارت «حتی تؤدی» در روایت مذکور، ظهور در معادل بودن در زمان وصول مال به مالک دارد (حسینی مراغی، ۲/۱۳۸۳: ۵۵۳)؛ بنابراین فرض انطباق مبلغ تعیینی در حکم دادگاه با قیمت روز، نمی تواند باعث فراغ ذمه بایع در بیع فاسد گردد، بلکه قیمت روز در زمان تأدیه مبلغ به شخص اخیر ملاک می باشد.

۲-۴-۱. قابل پیش بینی نبودن ضرر ناشی از کاهش ارزش پول

در رویه قضایی فرانسه، لزوم قابلیت پیش بینی تعهدات قراردادی مندرج در ماده ۱۱۵۰ قانون مدنی این کشور را شامل خسارات خارج از قرارداد نیز می داند. مطابق این ماده، بدهی متعهد قراردادی منحصر به «خساراتی است که قابل پیش بینی است یا خساراتی که در زمان انعقاد قرارداد می تواند قابل پیش بینی باشد». از سوی دیگر، این قاعده در حقوق فرانسه هیچ گاه مورد تردید نبوده که ماهیت قابل پیش بینی یا غیرقابل پیش بینی خسارت باید در زمان انعقاد قرارداد مورد ارزیابی قرار گیرد، نه در زمان اجرای قرارداد (Viney, 1989: 581).^۱ البته رویه قضایی در خصوص موضوع عدم قابلیت پیش بینی دقت بیشتری به خرج داده است؛ مطابق آرا متعدد صادره از دیوان کشور فرانسه و نظریات حقوقی، معافیت بدهکار در رابطه با عدم

۱. شعبه اول حقوقی دیوان کشور فرانسه، بیست و پنجم ژانویه ۱۹۸۹.

قابلیت پیش‌بینی خسارت، ناظر بر فرضی است که عدم قابلیت پیش‌بینی مربوط به عناصر ذاتی خسارت می‌شود و نه مبلغ پولی خسارت (Viney, 1989: 584).^۱

در فرانسه ناپایداری اقتصادی پدید آمده بعد از جنگ جهانی اول، قدرت خرید پول را به قدری کاهش داد که عملاً اجرای بسیاری از تعهدات بی‌فایده یا ناممکن گردید. بنابراین، این پرسش نزد حقوقدانان و دادگاه‌های این کشور مطرح گردید که با توجه به تغییر قابل ملاحظه در ارزش پول در فاصله انعقاد تا اجرای قراردادها، آیا خسارات ناشی از نقض تعهدات، باید بر اساس ارزش عوضین در زمان انعقاد قرارداد ارزیابی گردد یا اجرای آن؟ در این مقطع، رویه قضایی فرانسه با تفسیر بدون انعطاف ماده ۱۱۵۰ قانون مدنی این کشور، درخواست‌های مربوط به تعدیل مبالغ موضوع تعهدات را رد نمود. طرفداران این رویه، علاوه بر ماده مذکور به اصل ارزش اسمی پول^۲، مندرج در ماده ۱۸۹۵ همان قانون نیز استناد می‌جستند (Viney, 1989: 584)، اما با رسیدن به نیمه دوم قرن بیستم و مواجه شدن دادگاه‌های فرانسه با بحران‌های اقتصادی ناشی از جنگ دوم جهانی و رکود اقتصادی پس از آن، نظریه‌ای در دکتترین و رویه قضایی فرانسه تقویت شد که مطابق آن، در ارزیابی مبلغ محکوم‌به در تعهدات قراردادی یا مسئولیت‌های خارج از قرارداد، باید قدرت خرید واقعی مبلغ اعلامی در زمان ایفای دین یا اجرای حکم مد نظر قرار گیرد (Malaurie, 1973-1974: 120).

در این راستا، دادگاه‌های فرانسه در آرای متعدد اعلام نمودند که کم ارزش شدن پول در طی بحران‌های اقتصادی از مصادیق خسارات غیرقابل پیش‌بینی موضوع ماده ۱۱۵۰ قانون مدنی نیست (Viney, 1989: 584).^۳ بعد از صدور رأی مورخ شانزدهم فوریه ۱۹۵۴ توسط شعبه تجاری دیوان کشور فرانسه، این نظریه توسط دیگر شعب دیوان کشور فرانسه به حدی تکرار شد که اکنون می‌توان از آن به‌عنوان یک رویه ثابت قضایی یاد کرد (Viney, 1989: 585).^۴ به این ترتیب، مفهوم عدم قابلیت پیش‌بینی

۱. شعبه تجاری دیوان کشور فرانسه، شانزدهم فوریه ۱۹۵۴ و بیست و یکم آوریل ۱۹۵۳.

2. Le principe de nominalisme monetaire

۳. دادگاه پاریس، سی‌ام نوامبر ۱۹۵۰ و شعبه تجاری دیوان کشور فرانسه، دهم ژانویه ۱۹۵۶.

۴. شعبه تجاری دیوان کشور فرانسه، بیست و پنجم می ۱۹۵۴؛ شعبه مدنی دیوان کشور فرانسه، بیست و چهارم ژانویه ۱۹۵۵؛ شعبه مدنی دیوان کشور فرانسه، پنجم فوریه ۱۹۵۷ و شعبه تجاری دیوان کشور فرانسه، اول ژوئن ۱۹۵۹.

در معنای ماده ۱۱۵۰ قانون مدنی صرفاً ناظر بر عناصر ذاتی خسارت^۱ می‌باشد و نه عناصر بیرونی آن^۲ با ماهیت اقتصادی و پولی که صرفاً ارزیابی میزان خسارت را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۵-۱. عدم جواز جبران کاهش ارزش پول

از دیدگاه نظری، پول ملاک سنجش ارزش دیگر کالاها است و ارزش خود آن قابل سنجش نیست. از طرف دیگر، به رسمیت شناختن کاهش ارزش یا قدرت خرید پول، توسط مراجع قضایی، در مغایرت با حاکمیت دولت مستقر و تسلط آن بر نظام اقتصادی قرار دارد. بر این اساس، دلایلی اقتصادی برای عدم جواز جبران کاهش ارزش پول قابل ارائه است. از سوی دیگر، جبران کاهش ارزش پول به نوعی دریافت اصل طلب به همراه زیاده تلقی می‌گردد، بنابراین به‌طور خاص با دلایل حرمت ربا تلاقی می‌یابد.

۱-۵-۱. دیدگاه اقتصادی

از لحاظ مبانی اقتصادی، دولت مستقر در هر کشور برای یک‌بار بر اساس روش‌های محاسباتی مختلف، ارزش پول رایج را با مبانی قابل اتکای مالی هم‌چون طلا می‌سنجد. به این ترتیب، پول حکمی خلق می‌شود که به‌رغم این‌که برخلاف «پول نماینده تمام عیار»^۳ قابل تبدیل به طلا نیست، اما با امضای نمایندگان ارکان اقتصادی دولت، ضمانت قدرت و حاکمیت مستقر را پشتوانه خود دارد (میرجلیلی، ۱۳۷۵: ۷۹۷). حال بعد از آن‌که هر واحد پول یک کشور، بر اساس میزان مشخص از طلا وضع و جعل گردید، واحد پولی موردنظر استقلال یافته و منشأ اعتبار خود را از نظام اقتصادی می‌گیرد، نه طلای فیزیکی. بنابراین سنجش ارزش مقابله پول با طلا بعد از چاپ پول، به منزله به رسمیت نشناختن پشتوانه دولتی پول است. بر این اساس «اسکناس، نماینده مقدار معینی از قدرت خرید نیست؛ معیار ارزش است: یعنی به حکم قانون، ارزش همه کالاها را با آن می‌سنجند و نقش واسطه را در معاوضه

1. Les éléments intrinsèques de dommage

2. Les éléments extrinsèques de dommage

3. Representative full-bodied money

کالا و خدمات به عهده دارد و فلسفه انتشار اجباری اسکناس و عنوان وجه نقد همین رابطه با ارزش است و انکار آن به اعتبار ملی صدمه می‌زند» (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۷۴).

۲-۵-۱. دیدگاه فقهی

از دیدگاه فقهی، دلایل متعددی برای عدم جواز جبران کاهش ارزش پول قابل طرح است. یکی از مهم‌ترین دلایل، شباهت دریافت مبلغی بابت کاهش ارزش پول با ربا و طبیعتاً حرمت ربا است. به این ترتیب، آنچه در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی در خصوص جواز مطالبه خسارت تأخیر تأدیه آمده است، از آن‌جا که خلاف اصل است، باید در موضع نص تفسیر گردد و شامل مبلغ محکوم‌به نمی‌گردد. دلیل دیگر آن است که باز گذاردن راه برای دریافت مبلغی بابت کاهش ارزش پول، همان‌گونه که در معاملات موجب جهل و غرر می‌گردد در خصوص احکام دادگاه‌ها نیز باعث صدور احکام مبهم و غیرمنجز می‌گردد (حسینی مراغی، ۱۳۸۳/۲: ۳۱۰). شکی نیست که قاضی باید در صدور حکم اقدام به فصل و ختم قطعی اختلاف و منازعه نماید و نباید به نحوی رأی صادر نماید که اختلاف هم‌چنان بین طرفین جریان داشته باشد. سومین مبنای فقهی عدم جواز کاهش ارزش پول، مبتنی بر تعبیر و تفسیر پول به‌عنوان مال مثلی است. عرف نیز این تعبیر را تأیید می‌کند و تعابیر فقهی دایر بر آن است که در تعیین مثلی یا قیمی بودن اموال، مرجع قطعی عرف است (حسینی مراغی، ۱۳۸۳/۲: ۵۲۶). عدم پذیرش پول به‌عنوان مال مثلی، در برخی احکام مهم حقوقی ایجاد اختلال می‌نماید، از جمله تعهدات طرفین در سپرده‌های بانکی؛ زیرا در صورت تلقی پول به‌عنوان مال قیمی، بانک متعهد می‌گردد عین پولی را که از سپرده‌گذاران دریافت می‌نماید، به آنان مسترد نماید، در حالیکه مؤدای قانون عملیات بانکی بدون ربا و رویه عملی ب آن‌ها، تملک سپرده‌های بانکی توسط بانک و استرداد مثل آن به سپرده‌گذاران است (موسویان و نظری، ۱۳۹۲: ۱۸). پذیرش مثلی بودن پول نیز باعث می‌شود بدهکار پول، صرفاً ملزم به استرداد مثل آن باشد و نسبت به زیاده تعهدی نداشته باشد.^۱

۱. البته در نظریات فقهی، احتمالات متعددی در فرض شک در خصوص مثلی یا قیمی بودن مال مضمون‌به مطرح شده است، چنان‌که صاحب عناوین چهار احتمال را در این خصوص مطرح می‌نماید: «و یحتمل تخییر الضامن بین الاحتمالین، و یحتمل تخییر المضمون له، و یحتمل وجوب اکثرهما قیمة لقاعده الاشتغال، و یحتمل وجوب اقلهما قیمة ترجیحا للبرائة» (حسینی مراغی،

۲. دلایل عدم شمول اعتبار امر محکوم‌بها نسبت به وجه رایج

وضعیت اقتصادی کشور، از جهت نرخ بالای تورم و کاهش مداوم ارزش پول، باعث شده است رویه قضایی مرعوب و مقهور شهرت و استحکام استدلال‌های ناظر بر شمول اعتبار امر محکوم‌بها نسبت به وجه رایج نگردد و راه حل‌های علمی و کاربردی جالب توجهی برای جبران کاهش ارزش واقعی مبلغ محکوم‌به، ارائه نماید. در این بخش از مقاله، ضمن بهره‌برداری از این تلاش‌ها، راه‌حل‌های جدیدی نیز ارائه شده است تا به این تلاش‌ها کمک کند. البته ممکن است این راه حل‌ها به عنوان گام‌های نخست در این مسیر دشوار، فاقد استحکام نظرات طرح شده در بخش نخست این مقاله باشد، اما شاید دورنمای انطباق نظام قضایی با اقتضانات اقتصادی و اجتماعی جاری، آن‌قدر فریب‌نده باشد که جذبه و جلوه استحکام و انسجام نظریات سنتی حقوقی را کمرنگ کند. از میان دلایل عدم شمول اعتبار امر مختومه نسبت به مبلغ محکوم‌به باید به عدم شمول عنوان منطوق نسبت به مبلغ موضوع حکم اشاره نمود. از سوی دیگر، از آنجا که مبلغ محکوم‌به در احکام راجع به محکومیت خوانده به پرداخت قیمت روز یا جبران خسارات خارج از قرارداد، به موجب نظریه کارشناسی تعیین می‌گردد، در خصوص مدت اعتبار این نظریه، مباحث قابل توجهی مطرح است. افزون بر این، در قوانین پراکنده تعدیل قضایی مبلغ محکوم‌به پیش‌بینی شده است. در این بخش سعی در ارائه پاسخ به این پرسش خواهیم نمود که آیا در خصوص احکامی با موضوع وجه رایج نیز تعدیل قضایی قابل تصور است یا خیر. در نهایت، خواهیم دید که با توجه به تحولات اخیر رویه قضایی در خصوص اعطای اختیارات ماهوی به دادرسان اجرای احکام، در برخی از آرای قضایی تعیین مبلغ محکوم‌به به قضات اجرای احکام واگذار شده است. مبانی این نظریه و قابلیت پذیرش آن در نظام حقوقی کنونی، ذیل همین عنوان مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱-۲. عدم شمول عنوان منطوق نسبت به مبلغ موضوع حکم

یکی از مهم‌ترین دلایل عدم شمول امر محکوم‌بها نسبت به وجه رایج، تفکیک منطوق حکم از مبلغ حکم می‌باشد. توضیح آن‌که در کتب آیین دادرسی مدنی،

محتوای حکم را به سه بخش مقدمه، اسباب مواجهه و منطوق تقسیم می‌کنند (شمس، ۱۳۸۱/۲: ۴۷۸؛ کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۱۶۳). اعتبار امر قضاوت‌شده تنها به بخشی از حکم تعلق می‌گیرد که اساس دعوا را فصل کرده است پس شامل مقدمه و اسباب مواجهه نمی‌گردد (شمس، ۱۳۸۱/۲: ۴۷۹؛ کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۱۶۴).

برای تشریح این دلیل لازم است به تحلیل آرای قضایی بپردازیم. منطوق بخش آمره حکم است که موضوع مورد اختلاف دو طرف را حل و یکی از آنان را محکوم می‌کند. ولی اسباب حکم جهات و دلایلی است که موجب اقناع دادرس در حاکمیت یکی از دو طرف و انگیزه او در صدور حکم می‌شود. این اسباب ممکن است شامل نص صریح یا مفاد و روح یکی از قوانین یا ادله خارجی از قبیل اقرار و اسناد و شهادت شهود و امارات باشد. پس در تعریف سبب حکم باید گفت مجموع اموری است که مبنا و اساس حکم را تشکیل می‌دهد و آن را موجه می‌سازد.

بخش حاکم رأی بی‌تردید از اعتبار امر قضاوت‌شده برخوردار است، اما این اعتبار اختصاص به مفاد صریح حکم ندارد و ممکن است ناظر بر اموری باشد که تنها به طور ضمنی مورد حکم واقع شده است. تصمیمی که نتیجه ضروری و اجتناب‌ناپذیر مصرحات دادگاه است از همان اعتبار منطوق بهره‌مند است و هیچ جهت معقولی برای تفکیک آن وجود ندارد. لذا اگر امری به طور اصلی یا تبعی در اثر تقاضای اصحاب دعوا موضوع حکم قرار گیرد، بین طرفین اعتبار دارد. در مقابل اموری که هنگام انشای رأی و به منظور توجیه آن به طور مستقل از طرف محکمه احراز می‌شود به منزله اسباب و جهات حکم اصلی است و ذکر آن در منطوق ماهیت تصمیم را تغییر نخواهد داد (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۱۶۸).

حال سؤال اساسی در بحث ما این است که آیا عنوان منطوق رأی قابل اطلاق بر الزام به پرداخت قیمت روز یا جبران خسارت است یا شامل مبلغ موضوع تعهد نیز می‌شود؟ چنانچه مبلغ اشاره شده در حکم، خارج از منطوق حکم تلقی گردد، مشمول اعتبار امر قضاوت‌شده نبوده و محکوم‌له با توسل طرق قانونی می‌تواند تعدیل یا تجدیدنظر در آن را درخواست نماید. با این استدلال، حتی ممکن است دادگاه تکلیف تعیین مبلغ محکوم‌به را بر عهده قاضی اجرای احکام قرار دهد. تجویز تمامی این احکام، منوط به خروج مبلغ موضوع حکم از عنوان محکوم‌به

می‌باشد.

در احکام راجع به الزام خواننده به پرداخت قیمت روز اموالی که مستحق‌للغیر در آمده است، منطوق حکم عبارت است از الزام خواننده به پرداخت قیمت روز مال موردنظر. حال آنچه پیش از این الزام در حکم دادگاه درج می‌گردد، از قبیل استدلال‌های مربوط به علم خواننده نسبت به مستحق‌للغیر بودن مال موضوع قرارداد یا آنچه بعد از این الزام درج می‌گردد، یعنی به طور خاص مبلغی که به عنوان ارزش اسمی مال موضوع دعوی، موضوع حکم قرار می‌گیرد، جزو منطوق حکم نبوده و از اعتبار امر مختومه برخوردار نخواهد بود.

۲-۲. مقید بودن زمان اعتبار نظریه کارشناسی

تبصره ماده ۱۹ قانون کارشناسان مقرر می‌نماید: «در مواردی که انجام معاملات مستلزم تعیین قیمت عادله روز از طرف کارشناس رسمی است، نظریه اعلام شده حداکثر تا شش ماه از تاریخ صدور معتبر خواهد بود». در دکتین و رویه قضایی، در خصوص این که آیا قید شش ماهه ناظر بر خود حکم (اعتبار کارشناسی) است یا موضوع آن (انعقاد معامله بر اساس نظریه کارشناسی)، اختلاف نظر وجود دارد.

برخی دیدگاه‌ها ناظر بر آن است که قید شش ماهه ناظر بر اصل حکم است و نسبت به تمام مواردی که معامله یا رأی بر اساس نظریه کارشناسی منعقد یا صادر می‌گردد، تسری می‌یابد. این نظریه دایر بر آن است که تبصره ماده ۱۹ قانون کارشناسان زمان شش ماهه را قید حکم قرار داده است و نه ظرف و بستری برای آن. در این تبصره، از دیدگاه اصولی با دو مفهوم مواجه هستیم؛ مفهوم عدد (شش ماه) و مفهوم غایت. هر چند «اصولیین معتقدند که عدد مفهوم ندارد، مگر در جایی که قرینه‌ای وجود داشته باشد از جمله قرائن آن است که بدانیم گوینده درصدد بیان حد و اندازه حکم است» (محمدی، ۱۳۸۰: ۸۶)، اما اگر قید شش ماهه را غایت در نظر بگیریم، به اعتقاد اصولیین معاصر چنانچه غایت، قید حکم باشد دارای مفهوم می‌باشد (خویی، ۱۳۹۴: ۲/۳۷). قانون‌گذار در فرض مورد نظر، حداکثر اعتبار نظریه کارشناس را تا شش ماه دانسته است. بنابراین مصلحت حکم که همان تعیین قیمت عادله باشد، مقید به شش ماه شده است. اساساً قانون‌گذار در مقام بیان احکام با تمامی

قیودش است، لذا وقتی قیدی ذکر شود، ابتدائاً مربوط به حکم است تا موضوع و با عنایت به قاعده احترازیت قیود، هر قیدی که قانون‌گذار استفاده می‌کند، باید چیزی را از حیطه حکم خارج کند. قید برای حکم با توجه به آن‌که مربوط به سنخ و طبیعت حکم است، موجب «انتفاء عندالانتفاء» خواهد شد؛ یعنی با انتفای قید، حکم هم منتفی خواهد شد.^۱

برخلاف استدلال بالا، چنان‌چه مهلت شش ماهه را ناظر بر موضوع قلمداد نماییم، قید صرفاً به شخص و مصداق حکم ناظر بوده و با انتفای آن حکم منتفی نخواهد شد. مثال‌هایی از این قسم قیود در قوانین مختلف قابل مشاهده است. برای نمونه در ماده ۱۹۰ قانون آیین دادرسی کیفری آمده است متهم می‌تواند یک وکیل همراه داشته باشد یا ماده ۸۵۷ قانون مدنی مقرر نموده است موصی می‌تواند یک نفر را برای نظارت بر عملیات وصی معین نماید. در این موارد، قید عدد ناظر بر موضوع است و نسبت به حکم شمول ندارد.

در راستای این استدلال، مرکز تحقیقات فقهی حقوقی قوه قضاییه در نظریه شماره ۴۸۰/۲۷۱۹/۹۰۰۰ مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۲۶ در پاسخ به این استعلام که آیا امکان ارزیابی مجدد قیمت عرصه و اعیانی که مبلغ دادنامه بر اساس مبلغ ارزیابی شده کارشناسی است با انقضای مهلت شش ماهه در مرحله اجرای احکام وجود دارد یا خیر؟ آورده است: «در این زمینه (انجام کارشناسی مجدد در اجرای احکام) دو دیدگاه متعارض قابل طرح و بررسی است که به آن‌ها پرداخته می‌شود: الف: انجام کارشناسی مجدد بر اساس تبصره ماده ۱۹ قانون کارشناسان رسمی دادگستری در مواردی که انجام معاملات مستلزم تعیین قیمت عادلانه روز از طرف کارشناس رسمی است، نظریه اعلام شده حداکثر تا شش ماه از تاریخ صدور معتبر خواهد بود. لذا از آنجا که از تاریخ صدور نظریه کارشناسان شش ماه گذشته در نتیجه دیگر آن نظریه معتبر نبوده و باید برای پرداخت بهای عادلانه روز به مالک زمین مجدداً ارزیابی شود.

۱. برخی اعتقاد دارند این‌که مدخلیت غایت در حکم از باب احترازیت باشد، غیر از بحث مفهوم است و به دلیل ظهور کلام، حکم و غایت ملازمه دارند و برای افراد موضوع بدون حصول قید، حکم مورد نظر ثابت نیست: «و دلالت علی مدخلیته فی الحکم بحیث لایمکن اثبات ذلک الحکم لغیر ذلک المقید بهذا الدلیل من جهت ظهور القید فی الاحتراز، امر آخر غیر مفهوم. فاذا قیل (اغسل ثوبک الی نصفه)، فیدل علی أن الثوب الی النصف موضوع لوجوب الغسل و لا یدل علی نفی الحکم عن الباقي» (خویی، ۱۳۹۴: ۲/۳۷).

در این جا فرقی نمی‌کند که در اجرای این قانون و قوانین مشابه کارشناسان بهای عادلانه روز را تعیین کرده باشند و یا توسط دادگاه در مواردی که در اجرای این قوانین مالک یا صاحب حق برای احقاق حق مجبور به مراجعه به دادگاه و تقدیم دادخواست شده و دادگاه نیز طبق نظر کارشناس یا کارشناسان اقدام به صدور حکم نموده است».

با این حال، مفاد نظریه مشورتی شماره ۶۸۰/۷ مورخ ۱۳۸۳/۲/۲۶ اداره حقوقی قوه قضاییه مخالف این استدلال است و دلالت دارد بر آن‌که تبصره ماده ۱۹ قانون کارشناسان رسمی صرفاً ناظر بر مواردی است که مبلغ موضوع نظریه کارشناسی، مبنای انعقاد قرارداد قرار می‌گیرد. مطابق این نظریه «مقررات تبصره ذیل ماده ۱۹ قانون مذکور (کارشناسان رسمی) همان‌طور که در متن آمده در موردی قابل اعمال است که انجام معاملات مستلزم تعیین قیمت عادلانه روز از طرف کارشناس رسمی است، نه در همه مواردی که کارشناسان اظهار نظر می‌کنند. به عبارت دیگر، چون قیمت عادلانه روز ممکن است نوسان داشته باشد مقنن با وضع این مقرره، امکان اظهار نظر مجدد کارشناس را فراهم کرده است. بنابراین، تبصره مذکور صرفاً در حدود موضوع آن قابلیت استناد دارد و در صورتی که موضوع مشمول این تبصره قرار گیرد، با انقضای مدت شش ماه نظر کارشناس قانوناً اعتبار ندارد، اما ارجاع موضوع به همان کارشناس یا کارشناسان قبلی برای تعیین قیمت عادلانه روز منع قانونی ندارد. به علاوه انقضای مدت شش ماه پس از صدور حکم دادگاه در صورتی مستلزم تجدید کارشناسی است که در حکم دادگاه به آن تصریح شده باشد».

در این راستا، شعبه بیست و دوم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران در مقام رسیدگی به تجدیدنظرخواهی از دادنامه شماره ۹۸۰۹-۱۶۵۶ شعبه اول دادگاه عمومی بخش خرم‌آباد مازندران در پرونده کلاسه ۹۱۷۷۷ اعلام نموده است: «در خصوص تجدیدنظرخواهی ... از آنجایی که تبصره ماده ۱۹ قانون کارشناسان در مرور زمان شش ماهه در ارزیابی قیمت عادلانه روز در جایی قابل اعمال است که انجام معامله مستلزم مشخص کردن بهای عادلانه روز از سوی کارشناس رسمی می‌باشد و بنابراین منصرف از آرای دادگاه‌های دادگستری است، به علاوه این‌که چون اجرای احکام وظیفه اجرای حکم را دارد و تغییر مندرجات در دادنامه قطعی و لازم‌الاجرا

خلاف قاعده فراغ دادرس و اعتبار امر قضاوت شده است، بنابراین دادگاه با استناد به ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی با اصلاح حکم به محکومیت تجدیدنظرخواه به پرداخت بهای عادلانه روز زمین به متراژ پانصد مترمربع مطابق نظریه هیات کارشناسان رسمی دادگستری به شرح صفحه ۱۰۷ پرونده ... دادنامه پیش گفته را تأیید می نماید».

این استدلال در نظریات دیگر اداره حقوقی نیز تکرار شده است. برای نمونه اداره حقوقی قوه قضاییه در نظریه شماره ۱۴۰۰/۷/۱۴۰۱ مورخ ۱۴۰۰/۱۰/۲۸ در خصوص این که «در مواردی که املاک مردم به نحوی در تصرف نهادهای عمومی قرار می گیرد و مالک با تقدیم دادخواست، الزام شهردار به پرداخت ارزش روز ملک را مطالبه می کند و دادگاه مطابق نظر کارشناسی، حکم بر محکومیت آن نهاد به پرداخت وجه معینی را صادر می کند، چنانچه از زمان کارشناسی مبنای نظر دادگاه تا زمان اجرای حکم ارزش املاک تفاوت فاحش پیدا کند، آیا اجرای احکام می تواند درخواست مالک مبنی بر بروز کردن مبلغ کارشناسی را بپذیرد؟» اعلام می دارد: «مطابق ماده ۱ (لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی و املاک برای اجرای برنامه های عمومی، عمرانی و نظامی دولت مصوب ۱۳۵۸ شورای انقلاب با اصلاحات بعدی) و ماده ۸ همین قانون، تصرف اراضی اشخاص و خلع ید مالک پیش از انجام معامله و پرداخت قیمت ملک مطابق تشریفات قانون موصوف و دیگر مقررات ممنوع است و دستگاه های دولتی و شهرداری ها باید اعتبار آن را قبلاً تأمین کنند. در موارد فوریت اجرای طرح نیز وفق ماده ۹ لایحه قانونی مذکور که در مورد شهرداری ها نیز جاری است، حداکثر ظرف سه ماه از تاریخ تصرف و اجرای طرح، بهای ملک باید به مالک پرداخت شود. بر این اساس در فرضی که شهرداری بدون رعایت ضوابط قانونی موصوف اقدام به تصرف و تملک ملک کرده و مالک بهای ملک را مطالبه و دادگاه پس از رسیدگی و جلب نظر کارشناس حکم به پرداخت مبلغ معین در حق مالک صادر کرده است، هر چند با توجه به قوانین حاکم بر موضوع نظیر «قانون نحوه تقویم ابنیه، املاک و اراضی مورد نیاز شهرداری ها مصوب ۱۳۷۰» قیمت روز ملک باید پرداخت شود، اما با توجه به صدور حکم قطعی به پرداخت مبلغ معین، موجب قانونی جهت ارجاع امر به کارشناسی جهت تعیین قیمت

روز از سوی اجرای احکام مدنی وجود ندارد و اجرای احکام مکلف به اجرای مطلق حکم مطابق رأی صادره خواهد بود. ضمناً اقدام اجرای احکام مانع از مراجعه ذی‌نفع جهت احقاق حق (جبران خسارت) نخواهد بود».

بر این اساس نیز رویه قضایی بیشتر به سوی این نظریه گرایش دارد که پس از صدور حکم به پرداخت قیمت ملک مورد تصرف نهادهای حکومتی که بر اساس نظریه کارشناس انجام گرفته، مطالبه افزایش قیمت ملک، هر چند پس از گذشت شش ماه، فاقد توجیه قانونی است؛ زیرا حکم دادگاه قطعی و غیرقابل تغییر است و نمی‌توان در احکام قطعی به بهانه افزایش قیمت، دخل و تصرف نمود. یکی از مستندات عمده این استدلال ماده ۵ لایحه قانونی خرید و تملک اراضی و املاک برای اجرای برنامه‌های عمومی و عمرانی و نظامی دولت مصوب ۱۳۵۸ است که مطابق آن، ملاک تقویم املاک و اراضی شخصی، قیمت روز تقویم است و نه زمان اجرای حکم یا پرداخت مبلغ به مالک.

با این حال، در رد این دیدگاه، مرکز فقهی و حقوقی قوه قضاییه آورده است: «در فرض سوال، تجدید کارشناسی پس از اتمام شش ماه از صدور نظر کارشناس و رای قطعی دادگاه موافق قاعده لاضرر و عدالت حقوقی بوده و در نتیجه قابل مطالبه است». این نظریه در رویه قضایی نیز دارای طرفدارانی است، برای نمونه بر اساس دادنامه شعبه اول دادگاه عمومی خرم‌آباد مازندران به شماره ۴۱۷۹-۱۴۰۰: «پیرامون دعوی مطروحه مبنی بر تحویل حصه مفروزی در صورت تعذر فروش ... دادگاه با عنایت به نظریه کارشناسی و با ملاک مواد ۵۷۱، ۵۸۹، مواد ۱ الی ۴ قانون افراز و فروش املاک مشاع و با عنایت به مواد ۸ و ۹ آیین‌نامه همان قانون حکم به فروش قطعه مذکور و تقسیم وجوه حاصله برابر میزان سهام هر یک برابر مدرکیه و مطابق مقررات اجرای احکام مدنی مربوط به فروش اموال غیرمنقول صادر و اعلام می‌دارد بدیهی است در زمان فروش در صورت نوسان در قیمت ارزیابی مجدد بلامانع است ...». این دادنامه، عیناً توسط شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران، حسب دادنامه شماره ۸۱۷۴-۱۴۰۰ تأیید و استوار گردیده است.

هم‌چنین در دادنامه صادره از شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر استان گیلان به شماره دادنامه ۹۹۰-۱۰۰۸ مقرر شده است: «در خصوص دعوی خواهان ... به طرفیت

خواننده ... حکم به الزام تجدیدنظرخواننده به پرداخت ارزش روز کارشناسی ۵۱/۵ مترمربع از پلاک ثبتی فوق با رعایت ماده ۱۹ قانون کارشناسان رسمی دادگستری در زمان اجرای حکم صادر و اعلام می‌دارد و اجرای حکم منوط به پرداخت کسری هزینه دادرسی فرایند نخستین و تجدیدنظر بر پایه اصل محکوم‌به و آخرین نظریه کارشناسی موضوع ماده ۱۹ قانون کارشناسان رسمی دادگستری است».

در مواردی مراجع کیفری نیز در خصوص رد مال بر اساس نظریه کارشناسی، پرداخت قیمت روز بر اساس نظریه کارشناسی جدید در مرحله اجرا را پیش‌بینی نموده‌اند. برای نمونه شعبه ۱۰۶۵ دادگاه کیفری دو تهران در رأی مورخ ۱۴۰۳/۱۱/۲۸ در خصوص رد مال تعیینی به موجب نظریه کارشناسی مقرر نموده است: «در خصوص اتهام متهم ... بابت اتهام (مشارکت در تحصیل مال از طریق نامشروع) با علم و اطلاع از خرید سهام به قیمت کمتر از قیمت واقعی و به میزان ...، علاوه بر رد تضامنی مال به میزان پیش‌گفته به قیمت روز، پرداخت بر اساس شاخص تورمی اعلامی بانک مرکزی به مالباختگان ... که در واحد اجرای احکام کیفری و در صورت لزوم از طریق کارشناس، محاسبه خواهد شد، مجدد تأکید می‌گردد که مبالغ اخیر بایست به نرخ روز پرداخت گردد».

۳-۲. پیش‌بینی تعدیل قضایی محکوم‌به در قوانین پراکنده

قانون‌گذار در کشورهای مختلف، تعدیل مبلغ محکوم‌به را برای انطباق آن با اهداف قضایی و اجتماعی تجویز نموده است. در حقوق ایران نمونه‌های اندکی برای اعطای این اختیار به دادگاه‌ها می‌توان یافت، اما در حقوق سایر کشورها نمونه‌های بیشتری در این رابطه قابل مشاهده است. برای نمونه قانون بیست و پنجم مارس ۱۹۴۹، تعدیل قضایی انواع مختلف مستمری و نفقه را پیش‌بینی نموده و به ماده ۱۷۹۶ قانون مدنی اضافه شده است (Wiederkehr, 2009: 2184). علاوه بر این، مطابق ماده ۶۴۲ قانون مدنی بک کانادا، مبالغی که دادگاه به صورت یک‌جا یا دوره‌ای بابت نفقه تعیین می‌کند، توسط دادگاه قابل تجدیدنظر است، مشروط بر آن‌که اوضاع و احوال حاکم بر قضیه، توجیه‌کننده این بازنگری باشد. به اعتقاد حقوقدانان کانادایی، یکی از مهم‌ترین توجیهات این بازنگری، احراز تورم است، به نحوی که در عمل ارزش مبلغ تعیینی در زمان بازنگری، نسبت به زمان صدور حکم، کاهش قابل

توجه یافته باشد (Fabien et Mackaay, 1983: 330). یکی از مواردی که قانون‌گذار ایران تعدیل قضایی مبلغ محکوم‌به را پیش‌بینی نموده است؛ تجویز تعدیل اجاره‌بها سه سال بعد از صدور حکم به موجب ماده ۴ قانون روابط موجر و مستأجر اصلاحی ۱۳۵۸/۹/۳ می‌باشد.

البته توسل به این مثال‌ها در حقوق خارجی و ایران، از این جهت می‌تواند محل ایراد باشد که همه آن‌ها ناظر بر فرضی است که مبالغی به صورت اقساطی یا مستمری به‌عنوان محکوم‌به تعیین شده است. اما موضوع بحث در مقاله حاضر، فرضی است که مبلغی به صورت یک‌جا به‌عنوان قیمت روز یا مبلغ ضرر و زیان تعیین می‌گردد. البته باید توجه داشت که ناکارآمدی نسبی ابزارهای اجرایی در نظام قضایی ایران که مدت اجرای حکم را به طور معمول به نحو قابل ملاحظه‌ای افزایش می‌دهد، در کنار نرخ بالای تورم، رویه قضایی را با وضعیتی خاص مواجه نموده که تدبیر آن جز با توسل به ابزارهای خاص و استثنایی ممکن به نظر نمی‌رسد.

۴-۲. تحولات اخیر در تفویض اختیارات ماهوی به قضات اجرای احکام

جایگاه دادرس اجرای احکام در تحقق نظام دادرسی مطلوب، نباید نادیده گرفته شود. به طور سنتی تصور بر آن است که نقش قاضی اجرای احکام محدود به اجرای نعل به نعل دستور دادگاه است. اما پشتوانه نظری قابل توجه و ضرورت‌های عملی، باعث شده است این نقش به تدریج در نظام حقوقی ایران تقویت گردد. این رویکرد در رویه قضایی در حال یافتن طرفداران بیشتری است، اما از حیث مبانی در حقوق موضوعه هنوز جایگاه مستحکمی نیافته است. در حقوق فرانسه نیز راهکارهای اجرایی برای مواجهه با کاهش ارزش پول در نظر گرفته شده است. یکی از این راهکارها تجویز اجرای موقتی آرای قضایی^۱ است. صدور این قرار مستلزم آن است که حکم دادگاه نخستین پیش از قطعیت، به مرحله اجرا درآید. رویه قضایی فرانسه یکی از موارد صدور قرار اجرای موقت رأی را کاهش قابل توجه ارزش محکوم‌به می‌داند. از آنجا که در مقاطع زمانی افزایش تورم، وجه نقد در معرض کاهش قابل توجه ارزش قرار دارد، صدور قرار اجرای موقتی در این موارد قابل توجیه است (Renno, 2016: 1).

1. Exécution provisoire de jugement

در حقوق موضوعه ایران نیز می‌توان توجیهاتی برای اعطای اختیار به دادرس اجرای احکام برای دخالت در تعیین مبلغ محکوم‌به از طریق جلب نظر کارشناس یافت. برای نمونه بر اساس ماده ۶ دستورالعمل ساماندهی و تسریع در اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۹۸/۷/۲۴، پس از ارجاع پرونده به واحد اجرا، دادرس اجرای احکام به‌عنوان دادرس علی‌البدل دادگاه مجری حکم عهده‌دار کلیه امور اجرای احکام از جمله اعمال ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، اعطای مرخصی محکومان مالی و اتخاذ تصمیم در خصوص اعتراض به نحوه اجرا می‌باشد. این امر مانع از اعمال نظارت دادگاه صادرکننده رأی بر فرایند اجرای حکم نمی‌باشد.

مطابق مفاد مقرر فوق، اموری که سابقاً از اختیارات دادگاه بوده، تصریحاً به قاضی اجرا سپرده شده است؛ از جمله تنفیذ مزایده، اعمال ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، دستور ضبط، رفع ابهام و اشکالات ناشی از اجرای احکام مطابق مواد ۲۵، ۲۶ و ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی و بررسی مستثنیات دین. اداره حقوقی قوه قضاییه در نظریه مشورتی شماره ۱۶۶۸/۹۸/۷ مورخ ۱۳۹۸/۱۰/۳۰ در این خصوص مقرر نموده است: «با توجه به ارجاع امور قضایی مربوط به اجرا به مقام قضایی یاد شده، موجبی برای مداخله مستقیم دادگاهی که حکم زیر نظر آن اجرا می‌شود، در امور مذکور در حوزه‌های قضایی که واحد متمرکز اجرای احکام ایجاد و دارای دادرس علی‌البدل اجرای حکم می‌باشد، نیست و موجب نقض غرض است». هم‌چنین در نظریه مشورتی دیگری به شماره ۷۲۰/۱۴۰۱/۷ مورخ ۱۴۰۱/۷/۲۵ آمده است: «با عنایت به ماده ۱۴۳ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، دادرس اجرای احکام مدنی موظف به احراز صحت جریان مزایده است و هرگاه به هر دلیلی، از جمله عدم رعایت مقررات راجع به مستثنیات دین متوجه اشکال در جریان مزایده شود، بدون نیاز به تقدیم دادخواست از سوی متقاضی، باید با دستور مقتضی از صدور دستور انتقال سند رسمی خودداری کند و چنان‌چه این دستور را صادر کرده و متوجه اشتباه بودن آن شود، با احراز اشتباه و به نحو مستدل می‌تواند از این دستور عدول کند».

اعطای اختیار به قاضی اجرای احکام، در قوانین جاری نیز بدون سابقه نیست. برای نمونه ماده ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی در خصوص اعاده عملیات اجرایی مقرر

نموده است «... در صورتی که محکوم به عین معین بوده و استرداد آن ممکن نباشد، دادورز (مأمور اجرا) مثل یا قیمت آن را وصول می نماید»، این ماده به صراحت امکان وصول مثل یا قیمت عین را به دادورز اعطا می نماید، در حالی که موضوع حکم بنا به فرض عین معین است. بنابراین، وقتی تبدیل نوع محکوم به از سوی اجرای احکام ممکن است، تعدیل مبلغ محکوم به به طریق اولی بلا اشکال به نظر می رسد. اعطای اختیار تعیین مبلغ محکوم به در رویه قضایی نیز دارای طرفدارانی است. برای نمونه دادنامه شماره ۹۸۰-۱۱۷۴ شعبه پنجاه و ششم دادگاه تجدیدنظر استان تهران در رابطه با ارجاع مجدد امر به هیأت کارشناسی و ارزیابی مجدد کسب و پیشه در مرحله تجدیدنظر، چنین آورده است: «... شایان ذکر است به جهت نوسان شدید قیمت املاک و منافع در کشور و با وحدت ملاک ماده ۱۹ قانون کارشناسان و انقضای مهلت شش ماه بیشتر از نظریه کارشناسی چنانچه از سوی خواندگان به مبلغ مندرج در حکم اعتراضی وارد گردد دایره اجرای احکام مدنی با تجویز این دادگاه و دعوت از هیأت پنج نفره که سابقاً انتخاب شده اند به اخذ نظریه تکمیلی از حیث رشد قیمت و پرداخت آن از سوی خواهان ها در قبال تخلیه نسبت به اجرای حکم اقدام نماید». افزون بر این، شعبه چهارم دادگاه عمومی حقوقی شهرستان بوشهر در دادنامه مورخ ۱۴۰۲/۵/۲۳ مقرر می دارد: «... ضمن تأیید بطلان بیع و ابطال مبایعه نامه موضوع دعوی و اقرارنامه رسمی مورد اشاره، حکم بر محکومیت خوانده به پرداخت مبلغ پانزده میلیون ریال که ثمن معامله نیز مستتر در آن است به نرخ روز اجرای حکم براساس شاخص تورم عرفی موضوعی که در صورت کاهش ارزش خسارت تعیین شده و درخواست محکوم له از طریق کارشناسی مجدد محاسبه و ارزیابی ... له محکوم له صادر و اعلام می نماید» (استا و اسماعیلی، ۱۴۰۲: ۲۱۵).

در مقابل و برخلاف رأی مذکور، قضات شعبه بیست و هشتم دادگاه تجدیدنظر تهران در دادنامه مورخ ۱۴۰۰/۱۱/۱۹ مقرر نموده اند: «... آنچه در مرحله اجرا مورد توجه است این که دادرس محترم بدوی اقدام به بروزرسانی مخالف آنچه که در اجرائیه ناشی از حکم قطعی دادگاه تجدیدنظر می نماید که به نظر نوعی دادرسی محسوب است و اگر اقدام دادگاه بدوی را رفع ابهام حکمی بدانیم این رفع قطعاً به عهده دادگاه صادرکننده حکم قطعی خواهد بود و این اقدامات عملی

خلاف مقررات تلقی می‌گردد، لذا متذکر می‌گردد برابر مقررات قانونی اقدام شایسته معمول گردد». علاوه بر این شعبه پانزدهم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران در مقام رسیدگی به تجدیدنظرخواهی از دادنامه شماره ۱۴۰۰-۱۰۰۷۹۰۵۰ صادره در پرونده شماره ۰۰۰۰۹۲۶ دادگاه عمومی حقوقی شهرستان آمل اعلام نموده است: «پیرامون تجدیدنظرخواهی ... با عنایت به مراتب و ضمن صرف‌نظر نمودن از پذیرش یا رد تجدیدنظرخواهی مطروحه، محول نمودن تعیین تکلیف غرامت موضوع مطالبه با ارجاع امر به کارشناسی در مرحله اجرای حکم در مقررات قانونی تجویز نگردیده است و دادگاه تکلیف دارد میزان محکوم‌به را در دادنامه به صراحت تعیین نماید چرا که علاوه بر ترافعی بودن موضوع محاسبه هزینه دادرسی و سایر خسارات قانونی منوط به تعیین تکلیف امر در دادنامه تجدیدنظرخواسته است. پرونده به دادگاه محترم بدوی اعاده در خصوص این بخش از خواسته خواهان میزان محکوم‌به مشخص، رأی تکمیلی صادر، به اصحاب دعوی ابلاغ، در صورت اعتراض با وصول هزینه دادرسی پرونده به دادگاه تجدیدنظر ارسال گردد».

برآمد

۱- از توجه به رویه قضایی روشن می‌گردد صدور حکم قطعی در این رابطه، مستلزم نتیجه‌گیری پیش‌رس است. رویه قضایی تلاش‌هایی را برای انطباق بیشتر مفاد احکام قضایی با واقعیت‌های اقتصادی آغاز نموده، اما هنوز ابتدای راه است.

۲- هیچ‌یک از راه‌حل‌های ارائه شده در این مقاله نمی‌تواند برای رویه قضایی توجیه‌پذیری قطعی داشته باشد، اما حداقل این فایده را دارد که اگر دادرس با صدور حکم به مبلغی مشخص به عنوان قیمت روز، با فرض این‌که تا زمان اجرای حکم، این مبلغ شباهتی با قیمت روز ندارد، به اقتناع وجدانی و شرعی نرسد، راه‌کارهایی را در اختیار او قرار می‌دهد که بیشترین انطباق را با رویه‌ها و قوانین جاری در دستگاه قضایی داشته باشد.



فهرست منابع

الف. فارسی

- * استا، محمدحسین و اسماعیلی، غلامرضا (۱۴۰۲)، «قابلیت اعمال قاعده قیمت زمان اجرای حکم در شیوه جبران نقدی خسارت»، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۷، شماره ۱۲۴.
- * انصاری، شیخ مرتضی (۱۳۷۹)، *المکاسب*، جلد نخست، چاپ نخست، قم: مطبوعات دینی.
- * حسینی مراغی، سید میر عبدالفتاح (۱۳۸۳)، *العناوین*، جلد دوم، چاپ نخست، قم: موسسه نشر اسلامی.
- * خویی، سید ابوالقاسم (۱۳۹۴)، *اصول الفقه*، جلد دوم، تقریرات دکتر ابوالقاسم گرجی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- * شمس، عبدالله (۱۳۸۱)، *آیین دادرسی مدنی*، جلد دوم، چاپ نخست، تهران: میزان.
- * کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۶)، *اعتبار امر قضاوت شده در دعوای مدنی*، چاپ پنجم، تهران: دادگستر.
- * کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۱)، *نقد رویه قضایی*، چاپ نخست، تهران: جنگل جاودانه.
- * متین دفتری، احمد (۱۳۸۱)، *آیین دادرسی مدنی*، چاپ دوم، تهران: مجد.
- * محمدی، ابوالحسن (۱۳۸۰)، *مبانی استنباط حقوق اسلامی یا اصول فقه*، تهران: دانشگاه تهران.
- * موسویان، سیدعباس و نظری، علی (۱۳۹۲)، «الگوی مطلوب ذخیره قانونی در بانکداری اسلامی»، فصلنامه اقتصاد و بانکداری اسلامی، شماره ۲.
- * میرجلیلی، حسین (۱۳۷۵)، *دانشنامه جهان اسلام*، جلد پنجم (مقاله پول)، تهران: دایره المعارف اسلامی.

ب. فرانسوی

- * Fabien, Clande et Mackaay, Ejan (1983), **“Le droit civil et inflation”**, Revue de droit de McGill, Vol. 28.
- * Géný (1921), **Science et technique en droit privé positif**, tome 3,

Sirey, Paris.

* Viney, Geneviève et Jourdin, Patrice, sous la direction de Jacques Ghestin (1989), **“Traité de droit civil: les effets de la responsabilité”**, 2e édition, L.G.D.J, Paris.

* Malaurie, Paule (1973-1974), **“L’inflation et le droit civil des obligations”**, Cours DEA, Paris II.

* Renno, Karim (2016), **“L’exécution provisoire d’un jugement est appropriée dans une action en revendication lorsque la valeur des biens se déprécie rapidement”**, CanLII Connecte.

* Savaux, Eric (1998), **“Subrogation réelle”**, Paris, Répertoire de droit civil.

* Schmidt-Szalewski, Joanna (1975), **“Les fictions en droit privé”**, Archive de philosophie du droit, tome 20, Paris, Sirey, Dalloz.

* Wiederkehr, Georges et al. (2009), **“Code civil”**, Dalloz, Paris.